

لبخند جوان

« بخش طنز زیر نظر نسیم عرب امیری

« تصویر گر: سام سلماسی



بحر طویل



« سعید طلایی

بعد خرداد، که فارغ شدم از لذت تحصیل، همان روز که شد مدرسه تعطیل، تمام فک و فامیل و همه طایفه و ایل سفر رفته و ما نیز به همراه همه رو به شمالیم و همه توی ترافیک بد جاده چالوس در این فکر و خیالیم که وقتی برسیم از همه جا راحت و بی دغدغه و فکر و ملالیم و همه در سفری دورهمی روی روالیم و شبی بر لب دریا و شبی جنگل و القصه فقط در پی حالیم و به هر گوشه که اتراق نماییم به دنبال اجاقیم و ذغالیم که ما عاشق چاییم و طرفدار دوآتیشه انواع کبابیم و بلالیم و خلاصه همه طایفه تا حد توان در پی لذات حالیم به هر حال.

پس از خستگی راه و ترافیک به نزدیکی دریا که رسیدیم و صدای تن امواج خشن را که شنیدیم پیاده شده و ذوق زده تا لب دریا همه یکدفعه دویدیم ولی حیف که بر دامن ساحل به جز آلودگی و پاکت چیپس و پفک و بطری نوشابه و جز کیسه پلاستیک ندیدیم و در آن حال همه شاکلی و نالان و پکر دست کشیدیم به سر، از ته دل آه برآورده که این وضع چه وضعی است دگر؟ دفن شده ساحل دریا به فضولات بشر تا به کمر، دامنش آلوده شده دختر زیبای خزر. کنج دلش جای صدف پر شده از قوطی کنسرو و صد و یک مدل آشغال. همان جا به سرم زد که به همکاری فامیل که بودند همه حاضر و آماده و تکمیل گروهی بشود ضربتی از جمع جوانان پرانگیزه و باجریزه تشکیل که بی منت و تعلیل بیایند کمک، ظرف دو ساعت بشود پاک مگر ساحل و این گونه کمی حداقل حل بشود مشکل و آرام بگیرد دل و مدیون زمین نیز نباشیم که القصه همین طور شد و ما همه خوش حال.

از دفترچه خاطرات یک ربات...

«علی زراندوز»

امروز باز دوباره مامان و بابا مرا با خواهرم مقایسه کردند. آن‌ها گفتند، در حالی که من هنوز نتوانسته‌ام برنامه‌نویسی یک برنامه رایانه‌ای برای زنگ بیدارباش صبحگاهی را تمام کنم، خواهرم نه تنها یک آنتی‌ویروس کاردرست نوشته، بلکه نصف برنامه سفر کاوشگر مدرسه‌مان به مریخ را هم تمام کرده! من نمی‌دانم این چه اخلاقی است که پدر و مادرهای رباتیک دارند. آخر مگر می‌شود بچه‌ربات‌ها را با هم مقایسه کرد؟! بالاخره هر رباتی در زمینه خاصی استعداد دارد.

موضوع را با پدر بزرگم که یواشکی درباره آدم‌ها (که هزاران سال قبل از ما ربات‌ها، روی زمین زندگی می‌کردند) اطلاعاتی دارد، در میان گذاشتم و گفتم: «اصلاً کاشکی من به جای بچه‌ربات، همون هزار سال قبل بچه آدم‌ها بودم!»

بابا بزرگ سری تکان داد و گفت: «شرمنده نوه گلم! ولی تا اونجا که من از نوشته‌های باقی‌مونده از آدم‌ها فهمیدم، بعضی پدر و مادرها تو مقایسه کردن‌هاشون یه چیزهایی از بچه‌هاشون توقع داشتن که الان بعد از هزار سال از عهده ما ربات‌ها هم خارجه! برو مانتیتور بابا و مامانت رو ماچ کن و قدرشون رو بدون!»

xxx

چند روز قبل پدر بزرگ گفت چیزی را در میان آثار به‌جامانده از آدم‌ها پیدا کرده که گویا انسان‌ها به آن «شعر» می‌گفتند. بعد چیزی خواند و گفت که این، شعر است. راستش من چیزی از آن سر در نیاوردم. پس امروز دل به دریا زدم و از معلممان درباره معنی آن جمله پرسیدم. معلممان گفت: «یک‌بار دیگر بخوان ببینم.» من هم شعری را که پدر بزرگ از زمان آدم‌ها پیدا کرده بود، دوباره خواندم: «مرده بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم، دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم.» معلممان کمی تنظیم‌های هارد و سی‌پی‌یو‌اش را تغییر داد و مدتی هم به شبکه بین ربات‌ها متصل شد و سرانجام در حالی که از فن‌اش دود بلند می‌شد، گفت: «این متن درباره قطع علائم حیاتی، بازگشت علائم حیاتی، دو حالت ناشناس برای ربات‌ها، تشکیل دو دولت در نظام‌های سیاسی و یک کلمه بی‌معنی به نام عشق است!» بعد هم سوخت!

آقای ناظم وقتی فهمید چی کار کردیم، به ما اخطار کرد که این سومین معلمی است که امسال می‌سوزانیم و اگر معلم بعدی را هم بسوزانیم، والدینمان باید شهریه امسال را سه‌برابر بپردازند. یادم باشد درباره این شعر و معنی کلمه عجیب «عشق»، در آخرین روز سال تحصیلی از معلم جدیدمان سؤال کنم.

xxx

شنیده بودم یک خانواده ربات جدید به محله‌مان آمده‌اند، اما تا امروز بچه‌شان را ندیده بودم. وقتی هم دیدمش، حسایی تعجب کردم. چون همین‌طور که راه می‌رفت، پشت سرش یک عالمه از ربات‌های محل او را دنبال می‌کردند. از یکی از آن‌ها پرسیدم: «چرا این بچه‌ربات تازه‌وارد را دنبال می‌کنید؟»

گفت: «مگه نمی‌دونی؟ بابا و مامانش ربات‌های دنبال‌کننده جمع کن تو اینستاگرام‌اند! تو هم دنبالشون کن. این روزها نون تو دنبال کرده!»



کرم عصاره سنگ نمک

« صابر قدیمی

بابا بزى منتظر است سنگول از سُم شويى بيرون بيايد ...
بابا بزى: يك بار نشد ما از كاه خوابمان بلند شويم و بياييم تا سر و سُممان را بشوييم، **سنگول خان** زودتر از ما نرفته باشد سُم شويى. عجله كن برهام، ديرمان شد.

سنگول: سلام بابا بزى، بابا بزى سلام. به روى چشم. فقط بايد نيم ساعت صبر كنى تا اين كرم عصاره سنگ نمكى كه زدم، به خورد كلهام بره. بعد سرمو بشورم بيام بيرون.

بابا بزى: چقدر بگويم از اين لوازم آرايشى غير بهداشتى استفاده نكن سنگول گانگولم! اين همه هزينه مى كنى، آخرش هم همان بزى هستى كه بودى! بنا گوشم مو درآورد از بس كه تو را نصيحت كردم و هيچ تأثيرى بر تو نداشت.

سنگول: بابا جونم چرا عصبانى مى شى؟ اين كرم معجزه مى كنه. همه جوشاى سرسياه رو پاك مى كنه. تازه روى بزبول هاى خون هم تأثيرات شگرفى داره!

بابا بزى: شگرف! بزبول هاى خون! تو اصلاً معنى اين لغات را مى دانى كه يعبعشان مى كنى؟!

سنگول: او كى، هر چى شما بگى.
بابا بزى: چرا مهمل مى گويى؟ يادت رفته برآى از بين بردن چروك پيشانيت رفتى و بزآكس كردى؟ معجزه اش هم اين بود كه چهره ات شبیه خر شرک بشود! بيا بيرون ديرمان شد.
سنگول: حالا كه اين جورى شد، امروز ميرم پيش دكتر **گوانگول**، دماغم عمل مى كنم.

بابا بزى: تو فقط بيا بيرون، هر كاهى كه دوستدارى نوش جان كن.
مامان بزى: چه خبره اول صبح طويله رو گذاشتين رو شاخه تون؟! بابا بزى خب چرا سُم شويى فرنگى نميرى!
بابا بزى: درود بر مامان بزى عزيز. صبح عالى پرتقالى! **حبه انگور** در آنجا تشريف دارند و **منگول** هم پشت در نوبت گرفته است ... به به بالاخره سنگول خان تشريف آوردند بيرون، چشم ما روشن.

مامان بزى: من عجله دارم، ببخشيد.
بابا بزى: عجب گيرى كرده ايم ها! دو ساعت از گار مانده ايم منتظر سنگول، حالا هم كه نوبتمان شد، شما رفتيد. همين كارها را مى كنيد، حيوان از طويله فرارى مى شود. باز هم ديرمان شد ...

روزنامه

عبدالله مقدمی



چیس بزرگ

شروین سلیمانی

در کَلّه من نقشه فردای بزرگی است
این نقشه کشی حاصلِ رؤیای بزرگی است

اسباب کشی می کنم از ماه به مریخ
اندیشه من شاملِ دنیای بزرگی است

از مغزم اگر دود درآمد نهراسید
چون در صدِ حلِ معمای بزرگی است

هر کس بشود صرفِ دو خطِ علم، حیاتش
در زندگی اش تاجرِ کالای بزرگی است

سوراخ نیاید بشود قایقِ دانش
چون قایقِ ما راهی دریای بزرگی است

«هر سیب زمینی نشود چیس عزیزم»
این مصرع من حاوی معنای بزرگی است

پاداشِ تلاشِ من و تو می رسد از راه
در جعبه تقدیر، هدایای بزرگی است!



● **خبر:** «برای مراقبت از آزمون های مجازی، از روش های جدید استفاده می شود.»

حدس اولیه: طرح «هر دانش آموز، یک پهپاد» برای مراقبت از امتحان های مجازی راه اندازی خواهد شد.

حدس ثانویه: دانش آموز دوربین گوشی یا رایانه اش را روشن می کند و مراقب از راه دور زل می زند بهش.

آگهی معلم ها: به یک کارشناس «روش های جدید» نیاز مندیم.

آگهی دانش آموز ها: به یک کارشناس «روش های جدیدتر» نیاز مندیم. **پیش نهاد:** همان روش قدیمی بهتر نبود؟ مثلاً ماماها یا باباها را به عنوان مراقب امتحانی استخدام کنید.

سؤال: برای کسب نمره های خوب در امتحان های مجازی چه باید کنیم؟

الف. روش های جدید را بشناسیم.

ب. رایانه معلم را هک کنیم.

ج. مراقب مراقب باشیم.

د. خواهش می کنم برای گزینه «درس بخوانیم» اصرار نکنید.



دیه‌اری

وای از همدم بد

مصطفی مشایخی



خانه‌ای بود و در آنجا پسری
پسر با ادب و پرهنری

تا بخواید کلاسش بالا
در خور احسن و باریکلا

نظم و ترتیب در او مستحکم
نه به اندازه، زیادی آدم

شب به شب، آفت اعصاب نبود
روز تا ساعت یک خواب نبود

منش و شخصیتش استاندارد
کاملاً پیشرو و آوانگارد

در فراگیری آموزش، تک
ضدبی حالی و در کوشش، تک

چهره آراسته با لبخندی
همه مشتاق چنین فرزندی

با اهالی محل، خوش بر خورد
کد او خوبی و مهرش پسفورد

ناگهان هوش و حواسش کم شد
رفت با بی ادبان همدم شد

مادرش گفت کجا؟ گوش نکرد
پدرش گفت بیا! گوش نکرد

کم کمک رو به بد اخلاقی رفت
رو به ناسازی و الباقی رفت

فک و فامیل از او ناراضی
خاله ناشاد و عمو ناراضی

با اهالی محل لج می کرد
- «دهنش را به همه کج می کرد» -

کمپلت، باعث زحمت شده بود
می شود گفت مصیبت شده بود

وقت و بی وقت دهن می جنباند
زنگ تفریح فقط می لبناند

دوسه خرور پفک را می خورد
فیل با دیدن او جا می خورد

نمره هایش همه از دم پایین
میمک چهره او اخم آگین

دفترش شوت شده روی اجاق
اتودش پر زده چسبیده به تاق

لنگه جوراب و کلاهش مفقود
روزها روح و روان می فرسود

از دل‌زاری این ده وجبی
پدرش خسته و مادر عصبی

مشکلش را به مشاور گفتند
هر چه را باطن و ظاهر گفتند

کم کمک رو به خوش اخلاقی رفت
بدی اش دک شد و شلاقی رفت

وای از نقش بد آدم بد
این همه خوب، چرا همدم بد

